نگاهی به تاریخ اسلام

(ایدئولوژی دوران جاهلیت بشر؟!)

هر باور خرافی، بازتاب خیالی آدمی است که برای نیروهای زمینی، قدرت‌های فوق طبیعی قائل می‌شود. در اندیشه‌های خرافی، آدمی مجبور است نیروهای مرموز و مافوق خیالی دیگر را به عنوان واقعیت بپذیرد. عنصر مشترک همه ادیان نیز اعتقاد به نیروهای فوق طبیعی است. چرا بشر، نیروهای فوق طبیعی را باور می کند که وجود خارجی ندارند؟

اساسا اعتقاد به نیروهای فوق طبیعی، نشانه درماندگی انسان های اولیه بود. مردم بدوی، وابسته به نیروهای طبیعت بودند. آن‌ها نمی‌توانستند پدیده‌هایی چون رعد و برق، باران، زلزله، آتش‌فشان، بیماری‌ها، مرگ و غیره را برای خودشان تجزیه و تحلیل کنند، درحالی که نیاز به شناخت این پدیده‌ها روز به‌روز بیش تر می شد اما انسان های اولیه، امکان و دانش لازم برای شناخت آن ها را نداشتند. از این رو مردم، برای نیروهای طبیعت و آدم هایی از نوع خودشان قدرت های فوق طبیعی قائل می شدند. در چنین شرایطی بشر، به کارهایی مانند جادو، طلسم و دعا کردن و قربانی کردن و... روی می آورد. اعتقادات مذهبی که از دوران های خیلی قدیم، ساخته شده اند، تا امروز نیز در نظام سرمایه داری به حیات خود ادامه می دهند و باز تولید می شوند.

جنگ ها، فقر و فلاکت و بی سوادی از جمله عواملی هستند که موجب ناامیدی و هراس مردم می گردند و آن ها را در فضای بی اعتمادی نسبت به آینده شان، به سوی خرافات و دین سوق می دهند. باورها و خرافات مذهبی، به دلیلی این که در عقب نگاه داشتن مردم نقش اساسی ایفا می‌کند و از سوی دیگر به عنوان ابزاری در خدمت نظام سرمایه داری برای به انقیاد کشیدن بشر قرار می گیرد، همچنان باز تولید می شود.

در این میان پیغمبران و امامان و روحانیون برای رسیدن به جاه و جلال و مقام، نخست از مردم می خواهند که به «خدا» اعتقاد داشته باشند؛ سپس خود را نماینده خدا معرفی می کنند و از مردم می خواهند که از حاکمیت آنان تبعیت کنند. هر کسی هم باورهای خرافی آنان را قبول نکند محکوم به مرگ می شود. «خدا» و «قرآن» ساخته و

پرداخته شخصی به نام «محمد بن عبدالله» است که بی اندازه آدمی مستبد و خشونت طلب بود. در حقیقت محمد، اعتقاد به اسلام را با راه انداختن جنگ های خونین طولانی و تهدید و ترور، به مردم بدوی تحمیل کرد.

فرهنگ به اصطلاح اسلامی، در کلیه مذاهب فرهنگ جهل و جنایت است. این فرهنگ، به خصوص در دین اسلام، ارتجاعی‌تر و خرافی‌تر و ضد زن و ضد کودک و ضد آزادی است. در میان فرقه‌های اسلامی، فرقه شیعه از همه فرقه‌های دیگر اسلامی، جانی‌تر و وحشی‌تر است. هدف این مقاله به طور کلی پرداختن به مذاهب نیست، بلکه نگاهی مختصر به تاریخ خون بار اسلام است.

ایدئولوژی و جهان بینی اسلامی، به «رهبری» محمد بن عبدالله، رشد و گسترش پیدا کرد. محمد، در حدود سال **۵۷۰** میلادی در مکه، چشم به جهان گشود. مکه، در این دوره مرکز پر رونق بازرگانی بود؛ به همین دلیل امپراتوری های روم و ایران، که همواره با یکدیگر در رقابت و جنگ بودند، برای تسلط و کنترل راه‌های بازرگانی از شبه جزیره عربستان می گذشتند. آنان در این منطقه، به تبلیغ و ترویج افکار و سیاست های خود می پرداختند و عوامل خود را به حاکمیت منطقه ای می نشاندند. اما در مجموع شبه جزیره عربستان، سرزمینی خشک و بد آب و هوا بود و قبایل مختلفی در آن به صورت پراکنده از راه دامداری و در سطح محدودی با کشاورزی، زندگی سخت و مشقت باری را می گذراندند.

محمد، دوره کودکی و جوانی خود را به چوپانی گذرانده بود، هنگامی که در نزد زن «بیوه ای» به نام خدیجه، که او نیز مانند محمد، از قبیله قریش بود مشغول کار شد، زندگی اش دگرگون گردید. چرا که خدیجه زن، تاجری بود که از آخرین همسرش ارث کلانی به او رسیده بود. خدیجه، در یکی از سفرهای تجاری اش که همراه با کاروانش از سوریه به مکه باز می‌گشت، رابطه‌اش با محمد، نزدیک‌تر شد و با او ازدواج کرد. محمد، در این هنگام بیست و پنج سال بیش تر نداشت، در حالی که خدیجه بیش از چهل سال داشت. این اولین ازدواج محمد بود، در حالی که خدیجه چندین بار ازدواج کرده بود و چهار دختر و پسر به دنیا آورده بود که پسرانش در کودکی جان سپرده بودند. در نظام اقتصادی و اجتماعی، بدوی آن دوره، زن، در تولید نقش بزرگی داشت و نسبتا از حقوقی برابر با مرد برخوردار بود. مثلا زن این حق را داشت که به خواست و اراده خود از شوهرش جدا شود. بنابراین زنان عرب، در دوران قبل از اسلام، از خود استقلال نسبی داشتند و دارای مقام و منزلت و آزادی بودند. آنان در سیاست، تجارت، صنعت، شعر و ادب و حتا جنگ شرکت داشتند. خدیجه هم، یکی از این زنان بود که به کسب و کار تجارت مشغول بود. بنابراین بعد از حاکمیت اسلام و آیه‌های ساخته و پرداخته محمد و یارانش که در قرآن، یعنی برنامه و اهداف حکومت اسلامی‌اش منعکس است، موقعیت زنان اندک‌اندک محدود و محدودتر شد و ریشه‌های مردسالاری را نیز محکم تر ساخت.

محمد، پانزده سال پس از ازدواج با خدیجه، ادعای پیغمبری و ارتباط با خدا و دیگر داستا ن های اسلامی را شروع

کرد. در واقع او، در گام نخست از طریق سرمایه و امکانات و ارتباطات خدیجه، روابط خود را گسترش داد و سپس در گام های بعدی جرات کرد تا دست به تبلیغ دین جدیدی بزند.

محمد که ایام کودکی و جوانی خود را به عنوان چوپان در کوه و دشت گذرانده بود، عادت و علاقه زیادی نیز به این مناطق داشت، از جمله از هر فرصتی استفاده می کرد تا برای عبادت به «غار حرا» برود. آن جا، مکانی مناسب و آرام و خلوت برای فکر کردن و نقشه کشیدن بود. محمد، ادعا می‌کند، در یکی از روزهایی که در غار «حرا» مشغول ستایش بود، صدایی در غار می‌پیچد و اولین «وحی خداوند»، یعنی «آیه ۱، سوره علق (اقرا)، یعنی بخوان!»، به گوشش می‌رسد. این واقعه در سال ۶۱۰ میلادی روی می‌دهد. او، ظاهرا هراسان از غار «حرا» بر می گردد و ماجرای «وحی» را برای خدیجه تعریف می کند. خدیجه، نیز او را تشویق می کند که ادعای پیغمبری کند و مبلغ دین جدیدی باشد. خدیجه، اولین کسی است که دین جدید را می پذیرد و دومین نفر نیز علی بن ابی طالب بود. اما علی رغم این، محمد، سه سال به طور غیرعلنی و مخفی ایده های خود را تبلیغ می کند و پس از آن که موفق می‌شود تعدادی را با خود هم گام سازد، دین خود را علنی می سازد. بدین ترتیب نخستین پایه های یک ایدئولوژی ارتجاعی و ضدبشر گذاشته می شود.

دو فاکتور مهم و اساسی در رشد و گسترش افکار محمد و خدیجه، نقش بازی می کنند: اولا، آنان در سایه ثروت و امکانات و روابطی که در تجارت داشتند، توانستند افکار خود را به اطرافیانشان بقبولانند. دوما، به دلیل این که مکه مرکز تجاری و زیارت بود، هر سال تعداد زیادی تاجر و زوار از سراسر منطقه به این شهر می آمدند. این هم موقعیت ویژه‌ای برای محمد، به وجود می‌آورد که از میان آنان یارگیری کند و از طریق آنان افکار خود را به جاهای دیگر صادر نماید.

در چنین روندی است که محمد، در سال ۶۱۱ میلادی، یعنی در چهل سالگی، با «ثروت خدیجه و شمشیر علی» به فکر کسب قدرت می افتد. چرا که در آن دوره هر کس، ثروت بیش تری داشت، می توانست انسان های درمانده را اجیر کند و لشکری راه اندازد. محمد که دوره کودکی و جوانی خود را با فلاکت گذرانده بود و نسبت به اقوام فامیلش دارای عقده‌های درونی فراوانی بود، هنگامی که به ثروت کلانی دست پیدا کرد، موقعیت اجتماعی و طبقاتی اش دگرگون شد، خود را آنچنان قدرت مند حس کرد که به فکر تدوین برنامه و اهداف و سیاست های جدیدی برای رسیدن به حاکمیت افتاد. منافع طبقاتی جدیدش با همه کمبودها و عقده های روانی گذشته اش سبب شد، تا او، جنگ های طولانی و خونینی را برای رسیدن به حاکمیت و تحمیل عقایدش به مردم راه اندازد. محمد، با ریختن خون ده ها هزار انسان، نخست حکومت اسلامی خود را در مدینه برپا کرد و سپس با لشکرکشی و جنگ و جنایت قلمرو حکومتش را توسعه داد. این حرکت محمد و اطرافیانش الگویی برای رسیدن به حاکمیت شد که تا به امروز ادامه دارد و رژیم‌های دیکتاتور و آدم‌کش و دشمن شادی و آزادی مانند رژیم جمهوری اسلامی ایران، نمونه «پیشرفته» حکومت

اسلامی محمد است. این رژیم، با معیارها و سنت های ارتجاع اسلامی، بیش از یک صد هزار انسان را اعدام کرده است و هنوز هم می کند. بر اساس قوانین اسلامی، به شیوه وحشیانه ای دست و پا می برد، سنگسار می کند و تا آن جا که قدرت و توانش می رسد، همواره برای نابودی هر چه بیش تر مدنیت و تشدید سانسور و اختناق و راه انداختن رعب و وحشت برای بقایش سخت می کوشد.

محمد، هنگامی که با مخالفت های شدید مردم مکه رو به رو شد، مجبور گردید، درسال ۶۲۲ میلادی به منطقه ای به نام «یثرب» برود که این منطقه بعدها نام «مدینه» به خود گرفت.

محمد، ۲۲ سال از سوی «خداوند» «وحی» دریافت می کرد. یا به معنی درست افکار و ایده های فرقه خود را به نام «خدا» که ساخته و پرداخته ذهن خودش بود و از سوی کسانی چون خدیجه و علی و غیره نیز حمایت و پشتیبانی می‌شد، به خورد مردم ناآگاه تحت عنوان «وحی» می‌داد. بنابراین «خدا و قرآن» نه آسمانی بلکه کاملا زمینی بودند و محمد، برای پیشبرد افکار اقتصادی و سیاسی خود بدان ها متوسل می شد. در واقع قرآن، تراوشات فکری محمد و اطرافیانش است و بهتر است که به آن برنامه سیاسی و اجتماعی حکومت اسلامی محمد نام نهاد.

بسیار جالب است که خدا و محمد با هم، هم زبان بودند و به خوبی و با مهارت زیادی همدیگر را تقویت می کردند. به احتمال قوی یکی از باسوادان آن دوره نقش «خدا» را در پشت پرده بازی می کرد و مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به محمد دیکته می‌کرد. چرا که محمد بی‌سواد بود. سناریو چنین بود که نخست «وحی»، از آسمان، توسط «خداوند» و با میانجیگری «جرئیل» به او نازل می‌شد. سپس او با کمک یاران و لشکریانش این اوامر «خداوند» را در روی زمین، با تمام قدرت با قتل و غارت و زور به مردم تحمیل می کرد. قبل از محمد، افتخار آشنایی به زبان «آسمانی» نصیب بنیان‌گذاران و مبلغان یهودیت و مسیحیت شده بود که اینک با زبان عربی نیز، نصیب محمد می‌شد؟! این هم از ماجراهای عجایب و معماهای ساخته و پرداخته ذهن محمد و هم کیشان او به شمار می‌آید. احتمالا زبان شناسان اسلامی، جواب چگونگی آشنایی «خداوند» به چند زبان را داشته باشند؟! در این میان معلوم نیست که چرا باید حتما «نماز» به زبان عربی خوانده می شود، در حالی که اکثریت افراد غیر از عرب زبانان، نماز می خوانند بی سواد هستند و هر گز معنی آن را متوجه نمی شوند. فقط طوطی واری یاد می گیرند و آن را تکرار می کنند؟!

مطلع هستیم که محمد، بی سواد بود و «وحی» ها هم شفاهی به او می رسید؛ اما علی رغم بی سواد بودن آن را در ذهن خود نگاه می داشت و هر موقع نیازش را حس می کرد آن را بیان می نمود. این اظهارات محمد، سال‌ها پس از مرگ وی، به نام قرآن جمع آوری و چاپ گردید، بنابراین معلوم نیست که چه تعداد از سوره ها و آیه ها را محمد و چه تعداد از آن ها را بعد از او، به هم بافته اند. مهم تر از همه سوره هایی که نازل می شدند بستگی به مکان و زمان و موقعیت محمد متفاوت هستند. مثلا سوره‌هایی که در مکه نازل شده اند، وظایف، اصول و احکام کلی اسلام را

تعیین می کند. اما، سوره هایی که در مدینه نازل شده اند اساسا موقعیت جدید محمد و فرقه‌اش را تعیین می کنند؛ یعنی سوره‌هایی که محمد، به طور روزمره با آن‌ها روبه‌رو بود و باید جوابی برای این سئوالات پیدا می کرد. در مدینه بیش‌تر وحی‌ها، در جواب سئوالات کسانی است که تازه به دین محمد می گرویدند و با او همگام می شدند. در واقع می توان گفت که محمد در مدینه، قوانین و برنامه حکومت اسلامی خود را تدوین و پی ریزی کرد.

بدین ترتیب، فلسفه کسانی که به فرقه محمد می‌پیوستند، ریشه‌های مادی و زمینی داشت. آنان در فرقه محمد، علاوه بر یادگیری خرافات اسلامی، از طریق جنگ و لشکرکشی به نان و نوایی می رسیدند. وعده های محمد نیز، در رسیدن به «پول، اسب، شمشیر و زن» و همچنین وعده های بهشتی که پایه های تبلیغات محمد و فرقه اش بود، باعث و بانی و انگیزه جمع شدن افراد دور او می شد.

محمد، دائما به پیروان خود قول می‌داد که با شکست دادن امپراتوری روم و ایران، به قدرت و ثروت کلانی دست پیدا خواهند کرد و سرزمین‌های حاصل‌خیزی را برای زندگی و کشاورزی و دام‌پروری تسخیر خواهند نمود. این وعده های محمد کاملا زمینی و مادی بود و برای قبیله های صحرای سوزان شبه جزیره عربستان، که در شرایط بسیار بد و سختی می زیستند جذابیت فوق العاده ای داشت. از این رو محمد، حتا به هراکلیوس، امپراتور روم و خسرو پرویز، پادشاه ایران، نامه هایی می فرستاد و از آنان می خواست که به دین جدید او بپیوندند.

پادشاه ایران که شدیدا ضد عرب بود و همواره مردم عرب را تحقیر می کرد، از این عمل محمد، خشمگین شد و به امیر دست‌نشانده خود در یمن، چنین نوشت: «آن عرب که یک باره در حجاز، ظاهر شده نامه ای بی شرمانه به من نوشته است. دو نفر معتمد به آن جا بفرست تا او را دست بسته پیش من بیاورند، که ببینم در مورد او چه تصمیمی می‌توانم بگیرم. اگر از این دستور سرپیچی کرد، سپاهی بفرست تا سرش را برای من بیاورند.» (۱) اما این آرزوی شاه ایران، بر آورده نشد و ۱۵ سال بعد خلفای اسلامی ایران را اشغال کردند و با قتل و غارت و کشتار انتقام سختی از ایرانیان گرفتند. لشکر اسلام، مدنیت را از بین بردند و افکار فرقه محمد را به زور شمشیر به مردم این کشور تحمیل کردند.

در کتاب «تاریخ ادبیات در ایران»، در رابطه با حمله اعراب به ایران چنین آمده است: «پیشرفت مسلمین در ممالک روم شرقی پیش از رسیدن به قسطنطنیه متوقف ماند لیکن در ایران با جنگ های بزرگ قادسیه (سال ۱۴ هجری قمری) به سرداری سعد بن‌ابی‌وقاص و رستم فرخزاد و جلولاء (سال ۱۶ هجری قمری) به سرداری هاشم بن‌عتبه و قعقاع بن عمر و جنگ نهاوند معروف به فتح الفتوح (در سال ۲۱ هجری) به سرداری نعمان و فیروزان و چندین جنگ کوچک دیگر برای فتح بلاد و نواحی مختلف ایران، کاخ عظیم شاهنشاهی ساسانی فرو ریخت و ملت ایران از سیادت به بندگی و اسارت افتاد». (۲)

لشکر اسلام، به هر جایی که پایشان می رسید، مردم را قتل عام می کردند و آنان را وادار می ساختند که از آن ها

تبعیت کنند در غیر این صورت مرگ در انتظارشان خواهد بود. سربازان اسلام، اموال مردم را غارت می‌کردند؛ آبادی ها و شهرها را ویران می ساختند؛ اسرا و به ویژه زنان و کودکان را با خود می بردند. در چنین وضعیتی مردم، نیز از سر ناچاری و ترس، ایدئولوژی اسلام را می پذیرفتند. لشکر اسلام مخالف مدنیت و علم و دانش بودند، به همین دلیل همه کتاب ها و اماکن را ویران می کردند و می سوزاندند. در نتیجه دین اسلام، دین زور و جهالت، دین کشتار و قساوت، نخست بر مردم اعراب تحمیل شد؛ سپس با لشکرکشی و کشتار به نقاط دیگر سرایت کرد و به مرور زمان به یکی از گرایشات نظام سرمایه داری تبدیل شد.

همان‌طور که اشاره شد مکه، به دلیل این که مرکز تجاری بود و مردم آن‌جا نسبت به جاهای دیگر شبه جزیره عربستان، آگاه‌تر بودند به یاوه گویی‌های محمد، نه تنها گوش ندادند بلکه او را وادار کردند شهر را ترک کند. درگذشت ابوطالب و خدیجه باعث شد تا محمد پایگاه ناچیز خود نیز در مکه، از دست بدهد. ابوطالب، پدر علی، به عنوان رییس قبیله بنی‌هاشم در میان قبیله قریش، اعتبار و نفوذ زیادی داشت. با درگذشت ابوطالب، در سال ۶۱۹ میلادی، در واقع محمد، یکی از حامیان بزرگ خود را از دست داد. همان سال خدیجه نیز در گذشت. این وقایع محمد، تا حدودی منزوی ساخت. از این رو محمد، مجبور شد به مدینه مهاجرت کند. او، در مدینه توانست افراد زیادی را با خود هم رای کند و پایه‌های حکومت خود را بنیان بگذارد. در واقع شهر مدینه اولین جایی است که محمد توانست نخستین حکومت «خدا و قرآن» را، یعنی حاکمیت اسلامی خود و فرقه اش را به لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و قانون گذاری اسلامی، را در آن جا برپا دارد. امروز بدل این حکومت و قوانین اسلامی وحشیانه آن، با قساوت هر چه تمام از سوی رژیم جمهوری اسلامی، بر علیه مردم ایران اعمال می شود.

اما پس از مرگ محمد، در سال ۲۲ هجری، بر سر تقسیم و تصرف حاکمیت، رقابت و کشمکش خونینی از سوی اطرافیانش آغاز شد. او پسر نداشت که جانشینش شود. چرا که در قوانین ارتجاع اسلامی او، زن نمی توانست به رهبری برسد. آخرین پسر او، به نام ابراهیم، از یکی از همسرانش به نام ماریه بود که در سنین کودکی جان سپرده بود. محمد، هنگام مرگ، شصت و سه سال داشت.

چهار نفر در میان یاران نزدیک محمد، نقش کلیدی داشتند. اولین نفر علی، داماد و پسر عمویش بود که با او در همه مسائل اشتراک مساعی می‌کرد. محمد به پدر علی، ابوطالب که بحران مالی داشت کمک کرده بود، به همین سبب علی، بعد از خدیجه دومین نفر بود که به دین محمد گرویده بود. در این هنگام علی، بیش تر از ده سال نداشت. علی، پس از مهاجرت محمد از مکه به مدینه، با فاطمه، بزرگ ترین دختر محمد ازدواج کرد و در همه امور اقتصادی، سیاسی و به ویژه در امور نظامی، سمت مشاور محمد را داشت. لازم به یادآوری است که علی، پسر ابوطالب است. ابوطالب رییس قبیله بنی هاشم و یکی از ثروت مندان مکه بود. او، هنگامی که بحران مالی پیدا کرد محمد، به او کمک مالی داد. فرد دیگر عثمان بن عفان بود که او نیز یکی از نخستین کسانی بود که رهبری محمد

را پذیرفت. و همانند علی، با یکی از دختران محمد، به نام رقیه ازدواج کرد. نفرات سوم و چهارم نیز، به نام های ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب، بودند که رابطه نزدیکی با محمد داشتند و هر دو پدر زن های محمد بودند. ابوبکر، پدر عایشه و عمر، پدر حفصه بود. این چهار نفر، برای رسیدن به حاکمیت رقابت سختی را آغاز کردند و به انواع و اقسام توطئه ها، از جمله ترور و جنگ علیه همدیگر دست زدند.

گفته می شود که در بین این چهار نفر ابوبکر، از همه شان عاقل تر و با هوش تر بود. پس از مرگ محمد به ترتیب ابوبکر، دو سال و عمر ده سال حکومت کردند. بعد از این که عمر باضربات کارد «ابولولو فیروز» ایرانی به قتل رسید، کشمکش بر سر جانشینی او، اوج گرفت. اما در دوره خلافت عثمان، اختلافات بر سر حاکمیت همچنان بالا گرفت و بعد از ترور عثمان، خلیفه سوم، جنگ داخلی درگرفت. در جنگ داخلی، علی به عنوان چهارمین خلیفه به حاکمیت رسید. بعد از حاکمیت علی بود که عایشه، زن محمد، به مخالفت با زورگویی های علی برخاست و لشکر خود را به «جمل» انتقال داد. سرانجام علی، به دست یکی از مخالفین خود ترور شد.

بدین ترتیب، جنگ های خونینی برای تقسیم حاکمیت و ارث محمد، راه افتاد و اولین انشعاب بزرگ را به وجود آورد. دو فرقه بزرگ به نام‌های فرقه «شیعیان» و «اهل سنت» در مقابل هم قرار گرفتند. اهل سنت بر این عقیده بود که معاویه، جانشین علی باشد اما شیعیان، می‌خواستند خلافت موروثی باشد و خانواده علی جانشین او شود. از این تاریخ به بعد هر کدام از این فرقه‌ها سعی کردند نظریات و قوانین خود را که صرفا برای به قدرت رسیدن است، به کرسی بنشانند. همچنین از دل این فرقه ها، گروه های های کوچک تری نیز منشعب گردید. البته لازم به تاکید است که در زمان حاکمیت خود محمد نیز، اختلافات و کشمکش‌های فراوانی وجود داشت. برای نمونه در یکی از جنگ ها سپاه محمد، بر سر تقسیم غنایم جنگی از یک سو، و تفاوت های قبیله ای از سوی دیگر سبب شد که این سپاه به دو بخش به نام های «مهاجران» و «انصار» تقسیم شوند و بر روی همدیگر شمشیر بکشند. بعد از مرگ او، این اختلافات شدیدتر و خونین تر شد.

هنگامی که علی در سال ۳۶ هجری قمری (۶۵۶ میلادی) در مدینه به خلافت نشست، بسیاری از مردم خلافت او را نپذیرفتند. و به همین دلیل علیه او شورش کردند. عایشه، یک سال بعد در جنگ معروف به «جمل»، در بصره، رهبری شورشیان مسلح علیه علی را بر عهده گرفت. احتمالا یکی از دلایل مخالفت عایشه با علی، که خود را وارث و ادامه دهنده راه محمد می دانست، به دوران کودکی عایشه برمی گردد. یعنی دوره ای که عایشه کم تر از ۹ سال داشت، محمد، او را به عقد خود درآورد. احتمالا مخالفت عایشه با علی، به زمانی برمی گردد که او، در زندگی با محمد، فشارهای جسمی و روانی زیادی را متحمل شده بود و با مرگ او، امکانی یافته بود تا مخالفت خود را رسما با حکومت اسلامی ابراز دارد. از سوی دیگر مخالفت او با علی، به احتمال قوی مخالفت با قوانین اسلامی بود که زن را از دخالت در امور اجتماعی، سیاسی و نظامی منع می کرد. پس از این جنگ، قوانین اسلامی علیه زنان،

سخت تر شد و حدیث «کسانی که رهبری شان را به زنان بسپارند سعادت مند نخواهند شد»، شدیدا تقویت گردید. از این رو شیعیان، به اصطلاح خودشان همیشه برای عایشه، «لعل و نفرین» می فرستند.

اما علی، بعد از این جنگ، ضعیف‌تر شد. این بار با رقیبب قدرت‌مند دیگری نیز روبه‌رو گردید. این رقیب «معاویه»، حاکم سوریه بود. او، به دلیل این که علی قاتل عثمان را تنبیه نکرده بود با او به مخالفت برخاسته بود. عثمان از نزدیکان معاویه بود. تعداد سربازان عایشه چند هزار نفر بیش تر نبود، در حالی که سربازان معاویه ۸۵۰۰۰ نفر و علی با ۹۰۰۰۰ نفر سرباز، از عراق، به صحنه جنگ رفت. (۳)

در صفین، میان علی و معاویه جنگی طولانی و خونین در گرفت. تعداد کشته های این جنگ، حدود ۷۰۰۰۰ نفر بالغ گردید و نهایتا جنگ در سال ۳۷ هجری پایان یافت و معاویه به خلافت رسید. در این دوره اختلافات اهل سنت و شیعیان به اوج خود رسید. فرقه جدیدی نیز به نام «خوارج» از آنان جدا شد که خلافت هیچ کدام را قبول نداشت. این فرقه تصمیم گرفت که هر دو طرف را از بین ببرد. این فرقه در نخستین عملیات خود، حاکم وقت مکه را به قتل رساندند. معاویه، زخمی شد. علی نیز در سحرگاه روز نوزدهم ماه رمضان، هنگامی که در مسجد کوفه، مشغول نماز صبح بود بر اثر ضربه شمشیری زخمی گردید و دو روز بعد فوت کرد.

در کتاب «تاریخ ادبیات در ایران»، در رابطه با ادامه اشغال ایران، توسط اعراب چنین آمده است: «با قتل عثمان، در سال ۳۵ هجری و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و بروز اختلافات داخلی در میان مسلمین پیشرفت آنان در ایران متوقف ماند و حتا اختلافات داخلی مسلمین به ایران نیز سرایت کرد چنان‌که در سال ۳۸ هجری یکی از سرداران عرب به نام خریت بن راشد الناجی در جنوب ایران به مخالفت با حضرت علی بن ابی طالب بر خاست و گروهی از ایرانیان را با خود همداستان کرد تا آن که زیاد بن ابیه از جانب علی علیه السلام به حکومت فارس منصوب شد و فتنه خریت را برافکند. چنان‌که می‌دانیم پس از شهادت علی بن‌ابی طالب علیه السلام (۴۰ هجری، ۶۶۱ میلادی) فرزند او حسن علیه‌السلام پس از مدت کوتاهی از خلافت کناره گرفت و حکومت را به معاویه معارض بزرگ پدرش واگذاشت. از این هنگام دوره جدیدی در حکومت اسلامی آغاز شد تا سال ۱۳۲ هجری (۷۵۰ میلادی) ادامه یافت». (۴)

ایرانیان، از این پس راه‌های مختلفی را برای مقابله با سلطه و حاکمیت اعراب در پیش گرفتند. از جمله با راه انداختن و سازمان‌دهی قیام‌های سیاسی، مقاومت منفی در برابر قوانین اسلامی و تلاش‌های ادبی و فرهنگی، مخالفت‌شان را با سلطه اعراب و قوانین اسلامی نشان می دادند. البته کم نبودند کسانی هم که با اعراب، همکاری می کردند.

سرانجام ابومسلم خراسانی، بر علیه اعراب دست به شورش زد. سپس یعقوب لیث صفاری، در سیستان، قیام بزرگی را بر علیه اشغالگران رهبری کرد. او، بدین طریق حکومت «مستقل ایرانی» را برپا کرد و پس از چند سال که زبان

رسمی و سیاسی ایرانیان، عربی بود، لهجه دری را جانشین آن ساخت... پس از این تاریخ، سامانیان و زیاریان و بویهیان و غزنویان و دیگر امیران ایران، همه به ظاهر تابع دربار خلیفه و در حقیقت مستقل و دارای تشکیلات درباری و سلطنتی خاص خود بودند. (۵)

مسئله ترور و صدور فتوا از همان دوران اوایل حاکمیت محمد، به عنوان یکی از ابزارهای حذف فیزیکی و نابودی مخالفین سیاسی به کار گرفته شد و در دوران خلافت عثمان به اوج خود رسید. از آن تاریخ صدور فتوا و ترور، به یک شیوه مرسوم گرایشات اسلامی درآمد. از جمله می‌توان به صدور فتوای سلمان رشدی، از سوی آخوند مرتجع آیت‌الله خمینی و همچنین ترور ده‌ها نفر از مخالفین رژیم جمهوری اسلامی، از نویسنده تا فعال سیاسی در داخل کشور و خارج کشور، که اساسا ریشه در ایدئولوژی وحشیانه اسلام، همانند قصاص، سنگسار، شکنجه و اعدام و تجاوز به دختران «باکره» زندانی قبل از اعدام دارد، اشاره کرد. این ها ارمغان محمد و دین جدیدش به بشریت است که همچنان گروه های تروریستی اسلامی، مانند گروه های اسلامی، از اروپا تا آفریقا و آسیا تا هندوستان، با حمایت و پشتیبانی حکومت های اسلامی عربستان سعودی و ایران، روزانه جنایت می آفرینند و رعب و وحشت راه می اندازند، ادامه دهندگان راه «واقعی» و «راستین» او و قرآن و اسلامش هستند.

فرقه شیعیان

واژه شیعه در زبان عربی، به معنی «پیرو» است. آن‌هایی را که به علی بن‌ابی‌طالب گرویدند، «شیعیان» علی می‌نامند. مذهب شیعه بعد از درگذشت محمد، پا به عرصه وجود گذاشت. هنگامی که ۱۳ سال از ادعای پیغمبری و ده سال حکومت اسلامی اش در مدینه می گذشت، درگذشت؛ و به دلیل این که جانشینی برای خود تعیین نکرده بود، بین پیروان او، جنگ‌های خونینی بر سر تصرف حاکمیت راه افتاد و فرقه های مختلفی با کشتار و خونریزی از هم جدا شدند. هر کدام از این فرقه ها خود را ادامه دهنده راه «راستین» محمد نامیدند و رقبای دیگرشان را کافر و مرتد و منحرف خواندند و به کشتار و جنایت دست زدند.

پس از قتل علی، طرفدارانش سعی کردند، پسر بزرگ او، حسن بن علی، به تخت خلافت بنشانند. اما لشکریان او و لشکر معاویه بن‌ابوسفیان، در مقابل هم قرار گرفتند تا خلافت را به دست گیرند. معاویه نمایندگانی را به نزد حسن گسیل داشت و به او و یارانش زینهار داد که یا آماده جنگ باشند و یا مبلغ پنج میلیون درم که در بیت المال موجود بود و دو بخش از بلوک های بصره را برای همه عمر بپذیرند و تن به صلح دهند. (۶)

حسن، پیشنهاد صلح را پذیرفت و با معاویه پیمان صلح امضا کرد و خلافت را به او واگذار کرد. تاریخ نویسان اسلامی می نویسند: «حسن بن علی با هفتاد کنیز ازدواج کرده است». (۷)

پس از درگذشت حسن، حسین بن علی، برادر حسن، در مقابل معاویه قد علم کرد و ادعای خلافت نمود. در این میان

معاویه درگذشت و پسرش یزید، جانشین او شد. حسین، همچنان به مخالفت خود با یزید ادامه داد. اما به دلیل این که قدرت رویارویی با یزید را نداشت، به مکه رفت تا نیرویی را برای کسب خلافت بسیج کند. هنگامی که حسین، با تصور این که در صورت بروز جنگ مردم کوفه، از او حمایت خواهند کرد با همراهانش به منطقه «ثعلبیه» پیشروی کرد. اما عمر بن سعد ابی وقاص، با چهار هزار نفر سرباز کوفی در مقابل او قرار گرفت و به حسین پیغام داد که با یزید بن‌معاویه بیعت کند و یا مورد حمله قرار خواهد گرفت. حسین، به خیال این که اگر جنگ آغاز شود مردم کوفه، به یاری او خواهند شتافت، وارد جنگ شد. اما مردم کوفه، هر گز به حمایت و پشتیبانی او نیامدند. در نتیجه حسین، همراه با هفتاد و دو تن از همراهانش در این جنگ، به قتل رسید و بقیه یاران خانواده حسین، اسیر شدند و روانه دمشق گردیدند. مسلمانان این روز را «عاشورای حسینی» نامیدند. روز عاشورا، مسلمانان دسته های عزاداری راه می‌اندازند؛ کفن می‌پوشند؛ به سر و سینه خود می‌زنند و به شیوه وحشیانه دسته‌های قمه زنی راه می‌اندازند. آخوندها صدها داستان و فلسفه کذایی برای واقعه کربلا و کشته شدن حسین ساخته اند و احساسات مردم ناآگاه و عقب نگاه داشته شده را به نفع خود تحریک می کنند.

علی بن‌حسین (امام زین‌العابدین بیمار)، به دلیل بیماری در این جنگ شرکت نکرده بود، هنگامی که با خوش رفتاری یزید، رو به رو شد از او، سپاس گزاری کرد. پس از این یزید بن معاویه دستور داد، خانواده حسین را از دمشق به مدینه بازگردانند. یعنی داستان هایی مبنی بر معجزه ها و داستان های کربلا و قهرمانی های حسین و غیره افسانه‌ای بیش نیستند. یزید و حسین هر دو جنایتکار بودند و جنگ شان هم فقط و فقط بر سر منافع اقتصادی و سیاسی و خلافت بود و بس!

محمد بن‌علی، معروف به محمد باقر امام پنجم شیعیان، از سیاست دوری کرد و عمر خود را صرف تدریس فقه و اصول قرآن و ایجاد تحکیم اصول فقه شیعه کرد و پایه های شیعه گری را محکم ساخت. شایان توجه است که محمد باقر، سمت مشاور اقتصادی «عبدالملک» خلیفه عباسی را به عهده داشت که مذهب شیعه را قبول نداشت.

پس از مرگ محمد باقر، در سال ۱۱۷ هجری قمری پسرش جعفر بن محمد، ملقب به جعفر صادق، جانشین او شد. این لقبی است که منصور، خلیفه مسلمین به او داد. جعفر صادق نیز همانند پدرش، به سیاست روی نیاورد و مشغول آموزش اصول فقه شیعه شد. او، شیعه امامیه را تحت عنوان «شیعه جعفری» سازمان‌دهی کرد. «شیعه امامیه»، بر این اصل استوار است که جامعه بشری پیوسته و در تمام زمان ها نیاز به رهبری دارد که از جانب خدا برگزیده شده و افراد بشر را در کلیه امور مذهبی ارشاد و هدایت کرد. نقشی که امروز در رژیم ارتجاعی و تروریستی جمهوری اسلامی، خامنه ای دارد.

موسی بن جعفر (موسی ال کاظم)، امام هفتم شیعیان، فرزند چهارم امام جعفر صادق است. اما موسی بن جعفر، بیست و سه دختر و هیجده پسر، از زنان گوناگون خود داشت. او نیز، وارد سیاست نشد و از ثروت مندان و زمین داران بزرگ

دوران خود بود.

بعد از مرگ موسی الکاظم، علی بن موسی، ملقب به «امام رضا» امام هشتم شیعیان شد. پس از درگذشت رضا، جانشینان او، یعنی امام نهم، دهم و یازدهم، فرقه شیعه دچار تشدد و انشعاب شد. از آن جایی که امام حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان فرزندی برای جانشینی نداشت، پیروان فرقه شیعه دچار بی ثباتی گردیدند. در واقع می‌توان گفت با مرگ حسن عسکری تاریخ شیعه بسته شد. اما پیروان فرقه شیعه دوازده امامی معتقدند که امام دوازدهم «مهدی»، فرزند امام حسن عسکری غایب است و زمانی ظهور خواهد کرد. در میان فرقه های شیعه امامیه و شیعه دوازده امامی داستان هایی برای امام دوازدهم ساخته شده است و در رابطه با «غیبت صغری» و «غیبت کبری»، این دو فرقه با هم اختلاف دارند. شیعیان دوازده امامی می گویند: امام دوازدهم در زمان «غیبت صغری» به وسیله نواب اربعه‌اش، یکی پس از دیگری با پیروان شیعه امامیه تماس می گیرد، یعنی تا پایان سال ۸۷۴ میلادی، ولی در زمان «غیبت کبری» هیچ‌کس نمی‌تواند با او تماس داشته باشد. در سال ۹۴۱ میلادی که آخرین نایب از نواب اربعه مهدی قائم به نام «علی بن محمد سیمری»، در بستر مرگ اعلام کرد که امام مهدی غایب شده است، «غیبت صغری» پایان می یابد و «غیبت کبری» آغاز می شود. بنا به افسانه های و داستان های شیعیان، «غیبت صغری» از سال ۲۶۰ هجری قمری (۸۷۴ میلادی) آغاز و در سال ۳۲۹ هجری قمری (۹۴۱ میلادی) پایان می پذیرد. همچنین «غیبت کبری»، از سال ۳۲۹ هجری قمری (۹۴۱ میلادی) آغاز می شود و تاکنون ادامه دارد.

در فرقه شیعه، نسبت به ظهور «امام زمان» فلسفه‌ها و اظهارات رنگارنگی وجود دارد. همه آن‌ها در رابطه با «ظهور امام زمان»، این نظر مشترک را دارند که امام زمان، رعب و وحشت، کشتار و خونریزی و نابودی بشریت را فراهم خواهد آورد تا «پلیدی» ها را از روی کره زمین پاک کند. مثلا نوشته اند: «... مهدی تا آن اندازه خون خواهد ریخت تا خدا را راضی و خشنود گرداند...». (۸) مهدی بر جن و انس غلبه می کند و یک نفر از افراد فرومایه را در روی زمین باقی نمی گذارد...». (۹) «به خدا قسم از هر صد نفر آن ها بلکه از هر هزار نفر آن ها یک نفر را باقی نمی گذارد...». (۱۰)

گفته می شود: «در این هنگام، امام قائم از خدا اجازه ظهور می طلبد که به گونه رسمی ظهور کند. زمانی که اجازه خدا برای ظهور رسمی امام قائم صادر می شود، عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید و پشت سر امام مهدی نماز می گذارد. آن‌گاه جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار می‌گیرند. سپس سیزده هزار فرشته از آسمان فرود می آیند که در رکاب امام خدمت کنند. این ها فرشتگانی هستند که در کشتی نوح خدمت می کردند و در زمانی که ابراهیم خلیل را در آتش افکندند به یاری او شتافتند و هنگامی که عیسی بن مریم به آسمان رفت، با او بودند. گذشته از آن ها، شمار چهار هزار فرشته که دارای نشان ویژه ای هستند، در برابر امام قائم صف می کشند. همچنین چهار هزار فرشته که برای یاری حسین به صحرای کربلا آمدند، در رکاب امام قائم خواهند بود. باید دانست

که این فرشتگان نخست برای یاری حسین آمدند، ولی او به آن‌ها اجازه دخالت در جنگ را نداد. سپس آن ها به آسمان رفتند تا از خدا اجازه بگیرند، ولی هنگامی که به زمین باز گشتند، حسین شهید شده بود. از این رو آن ها تا روز قیامت همیشه پژمرده و غم زده در کنار قبر حسین بسر می برند». (۱۱)

دید محمد، نسبت به زنان و به خصوص به همسرانش

دید محمد، که در آیه‌های قرآن تحت عنوان «وحی آسمانی» منعکس شده‌اند نسبت به زنان علی‌العموم و به همسرانش علی‌الخصوص بسیار ارتجاعی و غیرانسانی است. به باور او، زنان مانند اموال و ملک منزل ابزار مردانند. مردان بر زنان برتر هستند. مردان حق مطلق دارند که هر بلایی دوست داشتند سر همسران و دخترانشان بیاورند. همچنین هنگامی که محمد، به زنی نظر داشت بلافاصله آیه می آورد و او را بر شوهرش «حرام» و «نامحرم» اعلام می‌کرد و از این طریق شوهر را تحت فشار قرار می‌داد تا زنش طلاق دهد، سپس آن زن را به عقد خود درمی‌آورد. در حالی که زنان محمد، طبق آیه‌های قرآن بر دیگران حرام شده بود. در قرآن، آیه های زیادی در این مورد وجود دارد. از جمله:

«مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است، به واسطه برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آن که مردان از مال خود باید به زنان نفقه بدهند». (۱۲)

«مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود». (۱۳)

«زنان کشتزار شمایند، برای کشت به آن ها نزدیک شوید، هر گاه معاشرت آن ها خواهید». (۱۴)

«زنانی که از مخالفت و نافرمانی آن ها بیمناکید، باید نخست آن ها را موعظه کنید. اگر مطیع نشدند، آن ها را به زدن تنبیه کنید. اگر اطاعت کردند دیگر حق هیچ گونه ستم ندارید...» (۱۵)

با زنان مشرک ازدواج مکنید، مگر ایمان آورند و همانا کنیزکی با ایمان بهتر از زن آزاد و مشترک است...». (۱۶)

محمد، با آوردن آیه هایی سعی کرده است که زنانش را تحت کنترل داشته باشد و از آنان زهر چشم بگیرد که مبادا در غیاب وی دست از پا خطا کنند؟!

«ای زنان پیغمبر از شما هر که به کار ناروایی دانسته اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است». (۱۷)

«ای زنان پیغمبر شما نیستید مانند یکی دیگر از زنان، اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید، پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن نگویید. مبادا آن که در دلش بیماری است، به طمع افتد بلکه متین و درست سخن گویید». (۱۸)

«و در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین، آرایش و خودآرایی نکنید...». (۱۹)

همچنین او، در به اصطلاح «وحی» آسمانی اش منافع ویژه ای را برای خود در نظر می گیرد، در حالی که دیگران در

انجام آن‌ها مجاز نیستند. برای بیش‌تر روشن شدن منظور از این مسائل، چند نمونه دیگر از آیه‌های قرآن را می‌خوانیم:

«ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی که به غنیمت، خدا تو را نصیب کرده و ملک تو شدند و نیز دختر عمو و دختران عمه و دختران خالو و دختران خاله، آن ها که با تو از وطن هجرت کردند و نیز زن مومنه‌ای که خود را بی‌شرط و مهر به رسول ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد، که این حکم مخصوص تو است... این زنان که همه را بر تو حلال کردیم، بدین سبب بود که بر وجودت در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد...». (۲۰)

در رابطه با حجاب نیز در جاهای مختلف قرآن تاکید شده است، از جمله:

«ای پیغمبر به زنان و دختران خود و زنان مومنان را بگو که خویشتن را با چادر فرو پوشند، که این کار برای این که آن ها (به عفت و حریت) شناخته شوند تا از تعریض و جسارت هوسرانان آزار نکشند...». (۲۱)

از محمد، نقل قول شده است که او می‌گفت: زن، سگ و الاغ، در نزدیکی نمازگزار موجب مزاحمت او می گردد. وجود زن، مانند الاغ و سگ، موجب از بین رفتن ارتباط نمادین با خدا می شود. فرد نمازگزار باید نماز خود را قطع کرده و دوباره آغاز کند.

محمد، جنون سکس داشت. او، از هر زنی خوشش می‌آمد به هر بهایی بود به عقد خود در می آورد و آیه های زیادی نیز در این مورد از سوی «خداوند» اش می آورد. در این میان آیه های نازل شده ای در رابطه با طلاق زینب وجود دارد. زینب دختر عموی محمد بود که با زید بن حارث، برده آزاد شده ای ازدواج کرده بود. زید، در عین حال پسر خوانده محمد، و یکی از سرداران سپاهش بود. طبری، زینب را چنین توصیف می کند «زینب زیباترین زن در دوره خود بود»... «یک روز پیامبر (ص) برای دیدن زید به خانه اش رفت و در را باز کرد. وقتی زینب را با موهای باز دید که در اتاق نشسته است، در حالی که سرش را برگرداند از او پرسید زید کجاست؟ زینب در پاسخ گفت که او بیرون رفته است». (۲۲) او پیش تر چند بار زینب را دیده بود. اما، به گفته طبری، این بار پیامبر او را در جوی غیررسمی دیده و تحت تاثیر قرار گرفته بود: «پیغمبر چنان تحت تاثیر قرار گرفته بود که نمی خواست برای بار دوم به او بنگرد و در حالی که چشمانش را بسته بود گفت: خدا را می پرستم. خدا بزرگ است. او کسی است که به قلب ها و چشم ها فرمان می دهد! و بیرون رفت». (۲۳)

محمد، زید را مجبور کرد که زینب، یعنی زن خود را طلاق دهد. بعد از آن محمد، زینب را به عقد خود درآورد. در واقع آیه های نازل شده در ارتباط با طلاق زینب، پاسخ محمد، به مردمی بود که می گفتند: چگونه ممکن است او، پسر خوانده خود را مجبور به طلاق همسرش سازد تا به عقد خود در آورد؟!

ازدواج دیگر محمد، با صفیه بنت یحیی، یک اسیر یهودی بود که در سال هفتم هجرت، پس از تسخیر قلعه «خیبر»

صورت گرفت. صفیه، همسر کنانه، یکی از روسای قبایل یهود بود. محمد، برای آزادی او این شرط را گذاشت که، نخست به اسلام ایمان آورد و سپس به عقد او در آید. او به ناچار شرایط محمد را پذیرفت و به همسری او درآمد.

در حقیقت محمد، یک آدم منحرف و پدوفیل بود. چرا که او، عایشه را در سن شش یا به روایتی نه سالگی به عقد خود درآورد و وحشیانه به جسم این کودک تجاوز کرد. در تاریخ طبری در رابطه با ازدواج محمد با عایشه چنین آمده است: «خوله پیغمبر را دعوت کرد که بیامد و عایشه را عقد کرد و در آن هنگام وی شش سال داشت...». (۲۴)

حضرت رسول فرمود: «اگر امر می‌کردم که کسی برای غیرخدا سجده کند هر آینه می گفتم که زنان برای شوهران سجده کنند و فرمود: زن نماز خود را طول ندهد برای آن که منع کند شوهر را از آن چه از وی خواهد و فرمود: هر زنی که شوهر او را برای مجامعت بطلبد و او تاخیر کند تا شوهر به خواب رود، پیوسته ملائکه او را لعنت کنند تا شوهر بیدار شود. (۲۵)

حضرت رسول (ص) چون اراده جنگ داشتند با زنان خود مشورت می‌کردند و آن‌چه ایشان می گفتند، خلاف آن می کردند. حضرت رسول (ص) فرمود: هر که اطاعت زن بکند خدا او را سرنگون در جهنم اندازد، گفتند: یا رسول الله این اطاعت کدام است؟ فرمود: از او رخصت طلبد که برای سیر به حمام ها و عروسی ها و عیدها و عزاها برود و او رخصت بدهد و جامه‌های نازک از او طلبد که در بیرون بپوشد و برای او بگیرد. در حدیث دیگر فرمود: مثل چنین، مثل استخوان کج پهلوست اگر او را به حال خود می‌گذاری منتفع می‌شوی و اگر می‌خواهی که راست کنی می‌شکند. پس صبر کن بر ناخوشی‌های ایشان و بدان‌که از جمله حقوق زن بر مرد آن است که هر چار ماه یک مرتبه با او جماع کند. (۲۶)

هشام بن‌محمد می‌گوید: «پیغمبر پانزده زن گرفت که سیزده زن را به خانه برد و یازده زن را با هم داشت و نه زن داشت که درگذشت». (۲۷)

منطق انسانی و علم می گوید که:

خدا و قرآن، ساخته و پرداخته فردی به نام محمد و فرقه اش بود تا به حاکمیت دست پیدا کند. قرآن، برنامه سیاسی فرقه محمد به شمار می‌آید و در عصر خودش کاملا مادی و زمینی بود. امروز باید به قرآن، مانند هر کتاب تاریخی فسیل شده و خرافی و ضد انسانی است، نگریسته شود. این کتاب عصر حجر هیچ ارزش علمی و اجتماعی در بر ندارد. نسخه نویسی قرآن در زمان حیات محمد آغاز شد، اما متن قرآنی که در حال حاضر وجود دارد، متنی است که به طور رسمی در دوره خلافت عثمان جمع آوری شده است.

محمد، به طور مداوم برای سپاهیانش وعده و وعیدهای فراوانی هم در این جهان و هم در آن جهان می داد. مثلا می گفت کسانی که در راه دین او، کشته شوند و یا دین او را بپذیرند، در آن جهان به «بهشت» خواهند رفت. وی

در توصیف «بهشت» چنین آیه ای را آورده است:

«متقیان را در آن جهان، مقام هر گونه آسایش است. باغ ها و تاکستان ها است. دختران (زیبا) که همه در خوبی و جوانی مانند یکدیگرند و جام های پر از شراب طهور...». (۲۸)

محمد، به حدی جاه‌طلب و اقتدارگرا بود که برای دستیابی به حکومت جنگ های خونین طولانی راه انداخت که در تاریخ بی‌سابقه است. او، رسیدن به حاکمیت و تحمیل برنامه‌های اقتصادی، سیاسی خود، یعنی «قرآن» به مردم، فرماندهی ۲۷ جنگ (به روایتی ۲۷ جنگ) را شخصا بر عهده داشت و سپاهیانش بدون حضور او، در ۳۵ جنگ شرکت کردند. (۲۹)

محمد و سپاهیانش، زنان اسیر را به عنوان بخشی از غنایم جنگی به فروش می رساندند. آنان همچنین رسما مجاز بودند زن اسیر را با جاری کردن «صیغه» مجبور به همبستری با خود سازند و یا این که از نیروی کار زن، به صورت برده استفاده می‌بردند. در واقع وعده غنایم و وعده بهشت، دو عامل اصلی، جمع شدن مردان مسلمان، دور محمد بود. قانون محمد، در جنگ این بود که فراریان را به مدت سه روز تعقیب کنند و هر کس را که گرفتند بکشتند و زنان و کودکان را به غنیمت بگیرند. برای نمونه، بعد از این که محمد مکه را تسخیر کرد، به فکر تسخیر «طائف» افتاد. مالک بن‌عوف، رییس قبیله ثقیب، قبیله‌ای که رهبری شهر «طائف» را به عهده داشت، مردم شهر را بسیج کرد تا در مقابل حمله لشکر محمد، از شهر دفاع کنند. مالک بن عوف، در راس سپاهی ۳۰۰۰۰ نفری طائف را ترک کرد و در دشت حنین، به فاصله دو روز راه از مکه، توقف کرد. همه سربازان همسر و فرزندان و حیوانات خود را نیز همراه داشتند. چرا که در جنگ ها طایفه ای، طایفه ای که در جنگ شکست می خورد، دیگر امکان بازگشت به محل زندگی سابق را به کلی از دست می داد، به همین دلیل جنگ جویان همه مال و منال و خانواده خود را در جنگ ها همراه خود ب می داشتند. این احتمال را می دادند که در حین فرار نجات پیدا کنند و در جای دیگری ساکن شوند. از سوی دیگر، اگر زنان وکودکان در شهر می ماندند و شهر سقوط می کرد سربازان لشکر غالب همه آن شهر را غارت می‌کردند و زنان و کودکان و اموال و احشام را به عنوان غنایم جنگی با خود می بردند. محمد نیز، لشکر ۱۲ هزار نفری خود را بسیج کرد. اداره مکه را به یکی از یارانش سپرد و با سپاه خود به سوی دشت حنین حرکت کرد. جنگ سخت و خونینی در گرفت. مالک، تصمیم گرفت به طرف طائف عقب نشینی کند، زیرا در شهر با وجود برج و سنگربندی بهتر می توانست دفاع کند. ضمن عقب نشینی، قبایل متحد او گریختند و همراهان و کودکان را بر جای گذاشتند. محمد، طبق عرف دستور داد: «فراریان را به مدت سه روز راه پیمایی تعقیب کنند و هر کس را که می گیرند بکشند و زنان و کودکان و حیوانات را بر گردانند». (۳۰) غنایم بسیاری به دست آمد: «سپاه اسلام همه حیوانات دشمن را جمع کرد، شترها و گوسفندهای فراوان و حدود ۶۰۰۰ زن و کودک برجای مانده بود». (۳۱) محمد، همه اسیران و غنایم را در محل جمع کرد و با خود برد.

در سال پنجم هجری قمری (بهار سال ٦٢٧ میلادی)، ابوسفیان، رهبر نظامی قریش، در راس سپاهی ۱۰۰۰ نفری محمد را در مدینه محاصره کرد. محمد، توانست حدود ۳۰۰۰ نفر را بسیج نماید. گفته می شود او هنگام گفت و گو به سلمان، یا برده آزاد شده ایرانی، به این نتیجه می رسد که برای دفاع دور شهر خندق بکند. سلمان، برای او توضیح داد: «در ایران وقتی محاصره می شویم، در اطراف شهر خندق می کنیم». محمد دستور داد دور شهر خندق کندند. این جنگ به جنگ «خندق» مشهور شد. یک رویداد طبیعی، یعنی توفان شدیدی که معمولا شب ها در صحرای عربستان می وزد، موجب پایان یافتن محاصره شهر می گردد. چرا که در سیاهی شب طوفان شدید چادرها و سنگرهای نیروهای ابوسفیان را ویران می‌سازد. در چنین وضعیتی روز بعد ابوسفیان، مجبور به عقب نشینی می شود. بلافاصله محمد، آیه های ۹ و ۱۰ سوره احزاب را جاری می کند: «ای مومنان نعمت الهی را بر خودتان یاد کنید آن گاه که سپاهیانی بر شما تاختند، سپس، بر آنان تند بادی فرستادیم و سپاهیانی که آن ها را نمی دیدند و خداوند به آن چه می کنید بیناست. آن‌گاه که از فراز و فرودتان به سراغ شما (به هجوم) آوردند، و آن‌گاه که چشم ها برگشت و جان ها به گلوگاه ها رسید، و در حق خداوند گمان هایی (ناروا) کردید». (۳۲) این نمونه ای از آیه آوردن های محمد، در شرایط حساس است که توجه و سمپاتی مردم را به خود جلب کند.

شکی نیست که مردم از نخستین روزهای پیدایش جامعه انسانی، دست‌اندرکار تولید ارزش‌های مادی بوده‌اند. ابزارهای کار انسان ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین نوع بودند. انسان‌ها در نخستین مراحل زندگی خود در شبه جزیره عربستان، در شکل طایفه و قبیله های پراکنده زندگی می کردند که به طور مداوم در حال جنگ با یکدیگر بودند. در این جوامع، همه اعضای طایفه، به کمک هم، در روابط تولیدی شرکت می‌کردند و در جنگ ها و دشواری ها به همدیگر کمک می‌کردند. تقریبا همه مردم در تولید اجتماعی، نسبتا از جایگاه واحدی برخوردار بودند. در این میان هر کسی که، از ثروت و قدرت بیش تری برخوردار بود، جایگاه ویژه ای پیدا می کرد و می توانست قبایل دیگر را در سلطه خودش بگیرد. در میان قبایل مکه، محمد هنگامی ادعای دین جدید و پیغمبری را کرد که موقعیت اجتماعی‌اش دگرگون گردید و از ثروت و قدرت جدیدی برخوردار گردید. خود محمد، به این حقیقت طبقاتی اقرار می کند: «این حقیت آن بود که پیامبر فرمود: «اسلام به شمشیر علی و ثروت خدیجه استوار شد». (۳۳)

علی میرفطروس، می نویسد: «در نظر محمد «قهر» و «شمشیر» _ در استقرار و قوام اسلام _ آنچنان اهمیت داشت که معتقد بود: «بهشت، زیر سایه شمشیرها است» و یا «شمشیرها، کلیدهای بهشتند» (نگاه کنید به: نهج‌الفصاحه _ سخنان محمد _ ص ۱۱۵ _ حدیث ۵۷۶ + ص ۲۸۰ _ حدیث ۱۷۸۸). با چنین اعتقادی حضرت محمد تاکید می کرد که: «من با شمشیر فرستاده شده ام و آن چه نیکوست در شمشیر و با شمشیر است... من فرستاده شده ام تا درو کنم نه بکارم». نگاه کنید به: البیان و_ التبیین _ جا خط _ ج ۱ _ ص ۱۵۹ + تاویل _ مختلف‌الحدیث _ ابن قتیبه _ ج ۴ _ ص ۱۴۹ + لسن‌العرب _ ابن منظور _ جلد ۱۱ _ ص ۲۵۰ + تفسیر طبری _ سوره الحجر _ آیه ۱۴ و

سوره ـ البروج ـ آیه ۳۲)». (۳۴)
جهان‌بینی اسلامی، به مرور زمان تحول پیدا کرد و هم زمان با رشد و گسترش نظام فئودالی و سرمایه‌داری به یکی از گرایشات بوژوازی مبدل گشت، توانست به طور مداوم خود را باز تولید کند.
از سوی دیگر موقعیت این گرایش در کشورهای مختلف متفاوت است و هر جا منافع بوژوازی ایجاب کند، این گرایش را همانند گرایشات ملی و فاشیستی، به جلو صحنه سیاسی و اجتماعی می آورند. اساسا از مذهب به عنوان ابزاری برای انقیاد و استثمار شدید بشر استفاده می‌کنند. به همین دلیل در تولید و باز تولید جهان بینی اسلامی، مشتی روحانی مفت خور و سرمایه دار سودهای کلان به جیب می زنند، در حالی که در این کشورها و در حاکمیت حکومت های ارتجاعی اسلامی، «مستضعفان» در فقر و فلاکت فزاینده ای بسر می برند. حاکمان و روحانیون، در طول تاریخ، دست در دست هم دارند تا اعتراض مردم فقیر و استثمار شده را خنثی سازند و آنان را به آن دنیا، یعنی به «بهشت موعود» حواله دهند. در حالی که خودشان در این جهان خاکی، انواع و اقسام کاخ ها و بهشت های را برای خود می‌سازند و در پول و ثروت و رفاه می لولند. در این مورد شیوخ عربستان و ایران، نمونه های آشکاری هستند که در پهن کردن بساط عیش و عشرت و ثروت و قدرت و سرکوب شدید مردم معترض و آزادی‌خواه در جهان، انگشت نما هستند؟!
قرآن، انجیل، تورات و توضیح‌المسائل آخوندهای ریز و درشت همه به لحاظ مضمونی تفاوت چندانی با هم ندارند و هدف‌شان عقب نگاه‌داشتن مردم و حفظ امکانات مالی و موقعیت و مقام و حاکمیت و دشمنی شان با آزادی و شادی و برابری مردم آزادی خواه است. بی جهت نیست که رژیم جمهوری اسلامی و عربستان سعودی، فقط در سال های اخیر میلیاردها دلار صرف چاپ قرآن و نهج البلاغه کرده اند تا به کشورهای دیگر، از جمله جمهوری هایی که بعد از فروپاشی شوروی استقلال یافته اند، صادر کنند.
بنابراین باید حساب مردمی را که باورهای مذهبی دارند و عقب نگاه داشته شده اند، از حساب اقلیتی بورژوا در هر لباسی از جمله در لباس روحانیت و حاکمیت قداره‌بند و ضد انسان و ضد آزادی و ضد زن جدا کرد. اما در عین حال نباید با دستاویز قرار دادن «باور توده‌ها!»، از نقد و افشای خرافات مذهبی، از جمله قرآن و نهج البلاغه و توضیح المسائل مرتجعین اسلامی، و نویسندگان مذهبی شانه خالی کرد.
انگلس، طی نامه ای به کارل مارکس درباره شیوه تولی آسیایی و...، در ۶ ژوئن ۱۸۵۳، به انگلس می نویسد: «... فعلا تمام منطقه یا خشک شده، یا به صورت آیش درآمده است؛ در حالی که در گذشته به طور پرباری تحت کشت بوده است (مانند پامیر، عربستان پرسنگلاخ، ویرانی‌های یمن، برخی از مناطق مصر، ایران و هندوستان). این امر نشان می‌دهد که احتمالا یک جنگ ویرانگر توانسته است منطقه را برای چند قرن خالی از سکنه کند و تمدن را نابود سازد. به نظرم علت زوال تجارت را در جنوب عربستان، پیش از محمد، در همین نکته باید جست که تو این

امر را به درستی می‌گویی که راه را برای انقلاب اسلامی هموار ساخته است. من به قدر کافی در تاریخ شش قرن اولیه مسحیت غور نکرده ام تا بتوانم بگویم تا چه حد شرایط مادی عمومی راه بازرگانی از ایران تا دریای سیاه و از خلیج فارس تا سوریه و آسیای صغیر را به راه بحر احمر ترجیح می‌داد. علت مسلم این تغییر در امنیت نسبی کاروان‌ها در ایران نهفته بود که در عصر امپراتوری ساسانیان به خوبی سازمان یافته بود. از سال ۲۰۰ تا ۶۰۰ میلادی یمن گر چه زیر سلطه مستقیم حبشیان نبوده ولی پیوسته مورد تجاوز و غارت آنان قرار داشت. در زمان رومیان شهرهای جنوبی عربستان از رونق و شکوفایی برخوردار بوده‌اند ولی در قرن هفتم به کویر و ویرانه تبدیل گشتند. در مدت ۵۰۰ سال بدویان مجاور، در باره خاستگاه و تبار خود افسانه های کاملا خیالی ساختند (در این باره به قرآن و به نوشته های مورخ غرب نواثری» مراجعه شود)؛ حروف الفبایی که بدان آثار مکتوب منطقه نوشته شده بود به تدریج فراموش شده منسوخ گردید. تمامی این ها نشان می دهد که احتمالا وضعیت کلی راه ها موجب شده که مسیر تجارت جا به جا شود و در ضمن خشونت های ناشی از تهاجمات حبشی ها نقش موثری در این ویرانی ها داشته است. ۴۰ سال پیش از محمد، حبشی‌ها را از عربستان بیرون راندند؛ این نخستین حرکت ناشی از بیداری حس ملی اعراب بود که در پی حملات ایرانیان از شمال و رسیدن آنان به حوالی مکه تشدید شد. اما در باره سرگذشت محمد، من در روزهای آینده بدان خواهم پرداخت. تا این جا استنباط من این است که این امر بازتابی از خصوصیات بدویان در قبال فلاحان ساکن شهرها بوده است؛ اینان از هر لحاظ، به ویژه از نظر دینی، در حال زوال بودند زیرا آیین طبیعت پرستی آنان با یهودیت و مسیحیت در حال زوال در هم آمیخته بود.». (۳۵)

نهایت امر به قول مارکس، «مذهب تریاک توده هاست!». بنابراین اگر با تولید و توزیع تریاک، مبارزه نشود، اندک اندک اعتیاد تمام جامعه را فرا می‌گیرد. بر این اساس اگر با خرافات مذهبی هم مبارزه نشود، انسان های زیادی اسیر خرافات و قوانین غیرانسانی آن می‌شوند و همواره عربستان سعودی‌ها و جمهوری اسلامی‌ها به سلطه غیرانسانی شان بر این جوامع ادامه می دهند. این رژیم ها عامل جنگ، خشونت، بدبختی و سیه روزی مردم هستند و با اتکا به قوانین اسلامی شان دست و پا می برند؛ گردن می زنند؛ جوخه های ترور راه می اندازند؛ شکنجه و اعدام می‌کنند؛ به طور مداوم به حقوق انسانی کودکان تجاوز می‌نمایند؛ زنان را که نصف جامعه را تشکیل می دهند بی شرمانه نصف انسان می شمارند؛ خودشان را رییس مطلق خانواده می دانند و بلاهای مختلفی سر زنان و دخترانشان می‌آورند و در مواردی نیز می‌کشند. قوانین اسلام و قرآن در این کشورها حاکمیت دارد و به همین دلیل مبارزه علیه مذهب، با مبارزه بر علیه آن در کشورهایی که مذهب امر خصوصی قلمداد می‌شود عمیقا متفاوت است. بنابراین نقد و افشای چهره کریه مذهب، که عین دفاع از حرمت و موجودیت انسان است، نباید در روند مبارزه طبقاتی، بر علیه ستم ها و استثمار بورژوازی، نسبت به نقد مذهب بی تفاوت بود. هیچ ملاحظه نباید مانع نقد عمیق خرافات مذهبی شود. در این مورد باید به صریح ترین و رک تری شکلی دست به روشنگری زد، تا هنگامی که داشتن

مذهب و یا لامذهبی امر خصوص افراد تلقی شود و مذهب باید کاملا از دولت جدا گردد.

مسلم است که تنها در یک جامعه برابر و آزاد سوسیالیستی است که ریشه اجتماعی هر گونه خرافات با روشنگری مداوم و پیگیر به مرور زمان از بین خواهد رفت. در این جامعه هر انسان و جریانی آزادی کامل پیدا می کند که باور مذهبی و یا لامذهبی داشته باشد. مهم‌تر از همه با آزاد شدن انسان، از قید و بند و ستم و استثمار نظام سرمایه داری، دگرگونی های زیادی در باورهای انسان ها پدید می آید. در چنین جامعه دین، به عنوان ابزاری برای به انقیاد کشیدن بشر و فریب دادن توده های مردم، از دست بورژوازی خارج می شود و در مسیر عادی و طبیعی خود قرار می گیرد. از سوی دیگر، هنگامی که همه عوامل نابرابری و تبعیض و نگرانی ها و ترس بشر، نسبت به آینده اش از بین برود، دیگر جایی برای پناه بردن به خرافات و نیروهای فوق طبیعی باقی نمی ماند.

۱ آوریل ۲۰۰۲

منابع:

۱ _ تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ شمسی، جلد سوم، ص ۲۴۱۱؛

۲ _ تارخ ادبیات ایران، جلد اول، تالیف ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱، تهران، ص ۹؛

۳ _ مسعودی، مروج الذهب، جلد سوم، صفحات ٦۴۹ و ٦٦۷، ترجمه فارسی، جلد اول، ص ۷۴۲؛

۴ _ تارخ ادبیات ایران، جلد اول، تالیف ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱، تهران، صفحات ۱۰ و ۱۱؛

۵ _ همان منبع، ص ۴۰؛

٦ _ دکتر طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه محمد علی شیرازی، صفحات ۲۰۱ و ۲۰۲؛

۷ _ بهرام چوبینه، تشیع و سیاست در ایران، جلد اول، ص ۱۳٦؛

۸ _ ملامحمد باقرمجلسی، بحارالانوار، جلد سیزدهم، ترجمه علی دوانی، مهدی موعود، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ص ۱۰۷۲؛

۹ _ همان کتاب، ص ۱۰۱۷؛

۱۰ _ همان کتاب، ص ۱۱۵۸؛

۱۱ _ همان کتاب، ص ۱۱۱۴

۱۲ _ سوره النسا، آیه ۳۸؛

۱۳ _ سوره البقره، آیه ۲۲۸؛

۱۴ _ سوره البقر، آیه ۲۲۴؛

۱۵ _ سوره النسا، آیه ۳۴؛

۱۶ _ سوره البقره، آیه ۲۲۱؛

۱۷ _ سوره الاحزاب، آیه ۳۱؛

۱۸ _ سوره الاحزاب، آیه ۳۳؛

۱۹ _ سوره الاحزاب، آیه ۳۶؛

۲۰ _ سوره الاحزاب، آیه ۵۰؛

۲۱ _ سوره الاحزاب، آیه ۵۹؛

۲۲ _ تاریخ طبری، جلد سوم، ص ۱۰۶۴؛

۲۳ _ همان منبع، ص ۱۱۲۵؛

۲۴ _ تاریخ طبری، جلد چهارم، ترجمه ابولقاسم پاینده، چاپ پنجم ۱۳۷۵، ناشر اساطیر، ص ۱۲۹۱؛

۲۵ _ حلیه المتقین، تالیف محمدباقر مجلسی، انتشارات جمهور اسلامی، صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶؛

۲۶ _ همان منبع، ص ۱۱۷؛

۲۷ _ تاریخ طبری، جلد چهارم، ترجمه ابولقاسم پاینده، چاپ پنجم ۱۳۷۵، ناشر اساطیر، ص ۱۲۸۸؛

۲۸ _ سوره های النبا، آیه های ۲۹، ۳۲، ۳۳ و ۳۴؛

۲۹ _ تاریخ طبری، ترجمه فارسی، جلد سوم، ص ۱۲۸۱؛

۳۰ _ همان منبع ص ۱۲۰۷؛

۳۱ _ همان منبع، صفحات ۱۲۰۸ و ۱۲۱۱؛

۳۲ _ سوره الاحزاب، آیه های ۹ و ۱۰؛

۳۳ _ هدایتگران راه نور، زندگی نامه چهارده معصوم، آیت الله سیدمحمد تقی مدرسی، جلد اول، ص ۲۴۷؛

۳۴ _ علی میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران _ اسلام و «اسلام راستین» _، چاپ اول ۱۹۸۹، آلمان، ص ۵۷؛

۳۵ _ پنج مقاله مارکس و انگلس درباره ایران، نشر آتیه، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۹، تهران، ترجمه دکتر داور شیخاوندی، صفحات ۶۸ و ۶۹.